

هو العليم

تأثير زمان در ملكوت عبادت

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۲ - مجلس دوم

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُحْيِبَ بَيْنَ دَيْنٍ وَ دَيْنٍ مُنِيَّتِي. فَحَقَّقْ رَجَائِي وَ اسْمَعْ دُعَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ
مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.

در شب گذشته، قدری راجع به خصوصیت ماه مبارک رمضان خدمت رفقا مطالبی عرض شد. و گفتیم که این ماه، ماهیست که خداوند بر ما منت گذاشته، به ایجاد مُعدّات و استعدادها، برای خانه تکانی دل از هر چه غیر اوست.

یک روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مرویست که فرمودند: حدیث قدسی است که خداوند می فرماید: روزه، اختصاص به من دارد. **الصَّوْمُ لِي**. خیلی عجیبه. **وَأَنَا أُجْزَى بِهِ**.^۱ جزای روزه را هم خود من می دهم. مرحوم آقا می فرمودند که: به نحو دیگری هم می شود این روایت را معنا و تفسیر کرد که: **الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزَى بِهِ**. یعنی خود من جزا و پاداش روزه هستم. **وَأَنَا أُجْزَى بِهِ، وَأَنَا أُجْزَى بِهِ**. من جزا می دهم به واسطه صوم، یا من جزای صوم هستم. خود من هستم.

دلیل بر این مطلب این است که گرچه انسان وقتی که نماز می خواند، توجه او به سمت و سوی پروردگار است، نه تنها در مورد نماز، که انقدر تأکید شده، **الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضِعٍ**^۲، **إِنْ قُبِلَتْ، قُبِلَتْ مَا سِوَاهَا، وَإِنْ رُدَّتْ، رُدَّتْ مَا سِوَاهَا**.^۳

بهترین تکلیفی که خدای متعال وضع و جعل نمود، تکلیف صلاة است. تکلیف نماز است. اگر شخص

^۱ مصباح الشریعة، ص ۱۳۶.

^۲ مکارم الأخلاق، ص ۴۷۲.

^۳ المقنع (للسدوق)، ص ۷۳.

آن نماز را به جای آورد همان طوری که مورد رضای پروردگار است، سایر اعمال او هم قبول می شود. و این قبولی، یک قبولی تشریحی نیست، که خدا بگوید خب حالا چون نمازت را با حضور قلب خواندی، بقیه کارهایت را هم من می آیم قبول می کنم، گرچه خلاف باشد. نه! این غلط است.

این صحیح نیست. این قبولی، یک قبولی تکوینی است. یعنی وقتی که نماز قبول شد، تکویناً تأثیر می گذارد در نفس، و نفس را متحوّل و متغیر و متقرّب می کند به حریم پروردگار. و نفس وقتی که متحوّل شد، یعنی از یک افقی به یک افق دیگر منتقل شد. این معنا، معنای نماز است. وقتی که شما نماز می خوانید و آن حضور قلب را پیدا می کنید، و در خود آن قرب را احساس می کنید، همان قرب، عبارت است از قبولی سایر اعمال. شما دیگر نمی توانید با وجود این قرب دروغ بگویید. امتحان کردید؟ حالا ان شاء الله که پیش نیاید.

انسان بیاید دروغ بگوید چه بعد از نماز، چه در غیر از این اوقات. غلط است. ولیکن انسان می تواند به خودش نگاه کند. می تواند. نگاه کند ببیند در ارتکاب یک خطا و عمل ناروا، در چه حالاتی آمادگیش بیشتر است؟ یک امتحانی بکنید. بد نیست ها! یک امتحانی بکنیم خودمان را. خوب است، بالاخره آدم کم کم معیارها به دستش می آید. فوت و فن مسئله دستش می آید. کلید و مفتاح برای حرکت، برای انسان حاصل می شود. همینطوری که نمی شود آدم در کتاب بخواند یا پای منبر بنشیند گوش بدهد. عملاً باید انسان این احساس را داشته باشد. عملاً. دیدید در مجلس توسل، مجلس سیدالشهداء، مجلس ائمه، حال رقت برای انسان بیشتر است.

و عند ذکر الصّالحین، تنزل الرّحمة. وقتی که یاد صالحین بشود، رحمت خدا با آن ذکر می آید. و کدام

صالح، از معصومین صالح تر؟ ببینید! اسم امام سجاد می آید. یک جوری می شویم. یک قسمی می شویم. این مال چیه؟ خب سجاد سین است دیگر! سین و جیم و الف و دال. این می شود سجاد. چرا وقتی اسم امام سجاد می آید، یک تکان می خوریم؟ این تکان مال چیه؟ تنزل الرّحمة. همین که اسم امام سجاد آمد، همراه با این اسم، ولایت مختفیه در وراء این اسم، نزول پیدا می کند. پشت این اسم، ولایت خوابیده. حقیقت معنوی و قدسی مطهره آن حضرت پشت این اسم خوابیده. تا می گوییم امام باقر، رعشه به بدنمان می افتد. این مال چیه؟ پشت این قضیه، تنزل الرّحمة. رحمت و لائی عامّ الوجود امام باقر علیه السلام می آید، و همراه با این [ما را] می گیرد. آنوقت ببینید ما زبانمان چیه اصلاً؟ آیا می توانیم دیگر اصلاً زبانمان را به اسم این ها بگردانیم؟ آدم خجالت می کشد از خودش ها واقعا. واقعا خجالت می کشد، که چه حقایق قدسیه ای در پشت این اسماء قرار دارد و ما همینطوری می گوییم امام سجاد، امام باقر، امام رضا ... انگار داریم عمه و خاله و دایی مان را صدا می کنیم. چغندر فروش را ... امام رضا، آن آن، امام جواد، انگار نه انگار که ارزشی ... آنوقت اسامی ای که صدمن یک غاز هم ارزش ندارد، اگر با هزرتا لقب و فلان و چی چی و چی چی ... اینی که وقتی که این اسم بر زبان

جاری می‌شود یا خطیب می‌گوید امام هادی علیه السلام، یک دفعه می‌بینیم رفتیم! محو شدیم! دیگر قدرت نداریم! چون امام هادی آمد این وسط. پای امام هادی الآن آمده در این مجلس و با این اسم آن حقیقت نزول پیدا می‌کند. این می‌شود چی؟ تنزل الرّحمة. و همینطور اولیاء الهی و عرفاء بالله، همراه با آن حقیقت خودشان، به مقدار سعه وجودی خودشان، تنزل الرّحمة. این رحمت می‌آید و فضا را می‌گیرد.

در ماه مبارک رمضان، این رحمت الهی، از سایر ماه‌ها قوی‌تر است. قوی‌تر است. البته ما در خیلی شب‌ها داریم. شب‌های نیمه شعبان، فرض کنید که رجب، اعیاد، غدیر، فطر و امثال ذلک که این‌ها هر کدام برای خودش، در جایگاه خودش، خصوصیت خود را دارد. حالی که برای انسان در شب غدیر است، آن حال در شب‌های ماه رمضان نیست. آن یک قسم دیگر است. و یک جور دیگر است و از جهات دیگری، افق‌های خاصّ نفس را اشباع می‌کند. آن‌چه که مربوط به ماه رمضان است، در افق‌های دیگر است. هر کدام این‌ها خصوصیات خود را دارند. شب نیمه شعبان، با شب غدیر فرق می‌کند. آن یک خصوصیتی دارد، این یک خصوصیتی دارد.

در زمان مرحوم آقا یادم است، یکی از این رفقا، یاد یک مسئله‌ای افتادم، گفتم مثل این که الحمدلله همیشه همه یک جورند. یعنی فرق نمی‌کند. در زمان سابق، در آن سفری که در خدمت مرحوم آقا به حج مشرف شدیم، من هفده سالم نشده بود. یک چند ماهی مانده بود.

مرحوم آقا به یکی از دوستان که فوت کرده. به رحمت خدا رفته. از همان دوستان مسجدی‌شان، نه دوستان سلوکی. که در آن سفر بود، حال خوشی هم داشت و صدایش هم صدای خوبی بود. صدای دعایی بود. صدای دعایی محزون. ایشان فرموده بودند: صبحها دعای صباح برای ما بخوان.

من یک دفعه وارد حرم امام رضا شدم، در همین سفر اخیر، دو سه هفته پیش بود، مشرف بودم مشهد، دیدم در حرم امام رضا یک بنده خدایی چند نفر را جمع کرده، دارد زیارت عاشورا می‌خواند! گفتم: آقا جان! زیارت عاشورا که جاش اینجا نیست! این موقع نیست. زیارت عاشورا درست است، ثواب دارد، ولی جاش اینجا نیست! امشب شب عید است! به زیارت عاشورا چه ربطی دارد؟ مگر هر چی توش اسم امام حسین است، مگر بایستی شما...؟ امشب شب عید است، می‌خواهی برو زیارت جامعه بخوان، می‌خواهی برو زیارت امین الله بخوان، می‌خواهی زیارت عالیة المضمین... هزارتا داریم! آخر عاشورا که مال الآن نیست آقا جان! آن یک حساب دارد... بعضی‌ها فقط خیال می‌کنند هر چی هست تو گریه است. گریه و در سر زدن و نمی‌دانم آندوه و... دارد دعا می‌خواند خودش را می‌زند به گریه. بابا آخر این دعا را قشنگ بخوان، چرا او هو او هو می‌کنی وسطش؟! دعا که او هو او هو ندارد! مگر هر چی دعا از ائمه آمده حتما باید همراه با آندوه و غم [باشد]؟! نه خیر! مرحوم آقا این شعری که سروده بودند همین شعر معروفی که سروده خودشان بود که:

نور خدا آینه حق نما *** نور هدی نور حسین است و بس

این را می دانید کی سرودند؟! آن سال اولی که از نجف آمده بودند ایران، در طهران، یک روز یا دو روز قبل از سوم شعبان، این شعر را سروده بودند و آن طوری که خودشان بعدها برای بنده گفتند، اصلا موقع سرودن این شعر از خود بی خود بودند. خود نمی سرودند. این شعر را سرودند و خب شعر معلومه. این که در چه حال و هوایی است. در حال بهجت و سرور و مستی و احاطه همه ولایت بر همه عوالم علوی و سفلی و آدم و خاتم و اینها و واقعا شعر شعر عجیبی است دیگر. همه مُلک و ملکوت و عالم را در این شعر یک جا، در بست، تحویل سیدالشهداء دادند و خودشان هم آخر:

آن که سرود این درر پاک را *** خاک ره کوی حسین است و بس

با این تخلص. خب؛ ایشان می فرمودند در شب سوم شعبان جشن می گرفتند و جشن های مفصلی هم می گرفتند. خیلی جشن های مفصلی بود. بنده یادم است. کارت چاپ می کردند. هنوز آثارش هست. بعضی از همان اعلان های آن زمان، هنوز هست. و می فرمودند که در آن شب، ما یکی از خطبای معروف را، که الآن نمی دانم ایشان در قید حیات هست یا نه سیدی بود، خیلی بلیغ، با بلاغت و جاذب صحبت می کرد، ایشان را دعوت کرده بودیم، و بعد هم مرحوم پدر بزرگمان، مرحوم حاج آقا معین، [که] بعد از ایشان بروند و یک اشعاری بخوانند و بعد هم مجلس را چیز ...

مرحوم آقا این شعر را داده بودند به حاج آقا معین که بعد از آن واعظ بروند بخوانند، وقتی که صحبتش تموم می شود بروند شعر را بخوانند. آن واعظ هم با کیفیت بلاغت و نحوه اداره منبر و سخنانش و اینها، به نحوی صحبت کرد که دیگر مجلس را تمام کرد. یعنی با یک کیفیتی که دیگر جایی باقی نگذاشت برای فرد دیگر. یعنی دیگر مجلس تمام شد. یعنی با سخنانش، با نحوه ورود و خروج مطلب، دیگر تمام شد. ایشان را کردند به پدر ما گفتند: آقا این تمام شد دیگر! جا دیگر برای ما نماند دیگر! دیگر حالا ما بلند شویم برویم و چیز بکنیم. این دیگر چیز نیست.

مثلا فرض بکنید که در دعای حضرت سیدالشهداء در روز عرفه، الآن این یادم آمد، وقتی که این دعا تمام می شود، البته بنده از سابق این در نظرم بود، متها خب دنبال یک دلیلی می گشتم، دنبال یک جهتی می گشتم، وقتی که دقت کنید، به دعای حضرت در روز عرفه، می بینید حضرت دیگر در آخر دعا، دیگر دعا را تمام کردند. با یا رب یا رب یا رب، و همینطور می گفتند تا این که دیگر خورشید غروب کرد و حضرت حرکت کردند از عرفات به سوی مشعر. آن روند دعا را وقتی که شما پیگیری کنید، می بینید دیگر دعا به یا رب یا رب تمام شد. انگار حضرت دیگر همه مطالب را عرض کردند به پروردگار، و دیگر چیزی را باقی نگذاشتند. مرحوم صاحب مفاتیح آمده بعد از این دعا، یک فقرات دیگری هم اضافه کرده. که آن فقرات، در یکی از نسخ

اقبال سید بن طاووس وجود دارد. در بقیه نسخه‌ها نیست. در یکی وجود دارد. خب وقتی که در بقیه نیست، معلوم است این اضافه شده دیگر. این که دیگر از نظر فنی خیلی مشخص است. مثل همین ... حالا چیزهای دیگر.

در حالی که خب فقرات، فقرات مهمی است. و عجیب است، بسیار بالا و عالیة المضامینه. ولی نمی‌خورد، یعنی حضرت از آن طرف بیایند مطالب را همینطور خطاب به پروردگار عرض کنند، تا بیاید و بعد به یا ربّ یا ربّ، و بعد دیگر یک دفعه دوباره شروع کنند از اول، دوباره استارت زدن و شروع کردن راجع به آن مطالب بالا. این نمی‌خواند. این از نقطه نظر ادبی و از نقطه نظر بلاغی جور در نمی‌آید که انسان مطلب را به این کیفیت ختم کند و بعد دوباره به یک مضامین دیگری در توصیف و تحمید و تکبیر و تعظیم و تهلیل پروردگار مطالبی بگوید. خب نمی‌خورد به هم. تا این که بعد بنده متوجه شدم، البته دیدم، حالا دنبالش هم .. که این دعا اصلاً ارتباطی به دعای روز عرفه ندارد و بعضی افراد هم که از اهل تحقیق هستند، آن‌ها هم سابق گفته بودند که در تحقیقاتی که کردند و در نسخ خطی که در خارج از ایران، ظاهراً در کتابخانه لندن و هاروارد، در آنجا دیدند، در آن اقبال‌های زمان سید بن طاووس که در آنجا هست، این تتمه دعا وجود ندارد. این تتمه نیست. یک نسخه‌ای بوده حالا چی ... بعد ما مطلع شدیم توسط مرحوم آقا که ایشان فرمودند که: این فقرات، مربوط به ابن عطاء اسکندری است که خب مرد بزرگی بوده، اهل حال بوده، اهل دل بوده، و مناجات‌هایی داشته و به اعتقاد بنده، این مطالب را هم حتی نگفته. این مطالب، مال معصوم است، برداشته اقتباس کرده. یعنی وقتی که شما حتی این مناجات‌نامه ابن عطاء اسکندری را که بخواهید مطالعه کنید، در آنجا متوجه می‌شوید فقراتی که می‌آورد، این فقرات ناموزون است. یعنی می‌خورد به این که یکیش مال این است، ولی یکیش مال این نیست. یک خطش و دو خطش می‌خورد به این که مال این باشد، ولی یک خطش به معصوم می‌خورد. یعنی این عبارت فقط از عصمت سر می‌زند. این فقرات، قطعاً مربوط به امام علیه السلام بوده، متنها مانند سایر ادعیه‌ای که الآن مخفی شده و در دست ما نیست و از بین رفته، شاید به دست او رسیده و بعد ایشان این‌ها را در ضمن مناجات خودش آورده. این اعتقاد بنده است که البته باز هم دارم پیگیری می‌کنم و دنبال این مسئله هستم، تا اینکه منشأ این ادعیه و فقرات را پیدا کنم.

البته خب قبلاً هم مرحوم آقا چیز نبودند. یعنی وقتی که بود، اینها را هم به دنبال چیز، می‌فرمودند که این فقرات هم هست. ولی به ضرس قاطع نمی‌فرمودند. ولی در این کتاب اللّٰه شناسی‌شان، ایشان فرمودند که این فقرات، ارتباطی به دعای روز عرفه ندارد.

خب شما ببینید همین مسئله، فرض کنید که وجود دارد دیگر. خب هر چیزی جای خودش را دارد. در صبح‌ها، مرحوم آقا می‌فرمودند به آن شخص که دعای صباح بخوانید. خب، حالا مدینه است، خب مدینه

باشد. مگر تو مدینه باید آدم بزند در سرش؟ خب مدینه است دیگر! قبر پیغمبر است، این هم قبرستان بقیع. این چیه که آدم باید بزند در سرش. خب مدینه است، پیغمبر است، این همه مسائل... عرض کردم خدمتتان. اصلا به طور کلی تفکر ما باید تغییر پیدا کند. تفکر ما باید عوض بشود. وقتی که ما وارد مسجد النبی می شویم...

یک وقتی ما در مسجد قائم بودیم، بد نیست حالا یک شخص منبری معروف هم بود، پیرمرد هم بود، و مرد فاضل و ملایی هم بود، و صاحب یک دم و دستگاهی و تبلیغات و فلان و امام زمان و از این چیزها و مرحوم آقا ایشان را دعوتش می کردند.

یک روز من نشسته بودم کنار، در ایام عاشورا بعد از منبر و این حرفها، بعد می آمد [کنار منبر] صحبت می کردند. دیدم ایشان دارد می گوید که: اصلا ما حال زیارت را در مسجد النبی نداشتیم. رفته بوده ظاهرا مکه و فلان و این حرفها نداشتیم. وقتی که آدم با یک حالتی هم می گفت بنده خدا وقتی که انسان می رود آنجا همین که چشمش به این دوتا می افتد، دیگر حال دعا ندارد، حال زیارت ندارد، حال چی ندارد و اصلا...

آقا جان! چرا تو این دوتا را اصلا می بینی؟! تو که چشمت به این ضریح [می افتد]، به رسول الله... چرا این را می بینی؟ آن پیغمبری که اول خلقت و اول آدم است، آن را نمی بینی؟ چرا چشم بر عظمت و عزت و جلال رسول الله باز نمی کنی؟ چرا انقدر خودت را پایین می آوری که به قول خودت به این دوتا نمی دانم کذا و کذا، به این باید نگاه کنی؟ چرا اصلا باید به اینها نگاه کنی؟ نگاه بکن به پیغمبر، نگاه بکن به فاطمه زهراء که قطعا در کنار پیغمبر دفن هست و لاغیر، نگاه به آنجا بکن. وقتی که... تا این که دل و ذهن... وقتی که تو می آیی و نگاه به اینها می کنی، دیگر نمی توانی به رسول خدا توجه کنی. دعایت دیگر دعا نیست. زیارتت دیگر زیارت نیست. توجهت همه اش می رود «! این دوتا این جا خوابیدند!» خب خوابیدند که خوابیدند! ولشان کن چکارشان داری؟! چرا اصلا باید توجه کرد؟! ببینید! این منطق همان منطقه که آن شخص می آید منزل آقای حداد رضوان الله علیه، و می بیند یک نفر فرد حالا موافق ایشان نیست، و به اعتقاد او فرد نامناسب... در آنجا حضور دارد. بلند می شود، برمی آشوبد، دعوا راه می اندازد: آقا این کیه آمده؟ چرا آمده؟ چرا باید این بیاید؟ چرا باید در باز بشود؟

خب آقا به تو چه مربوط است؟ مگر منزل تو است؟ مگر اختیار این منزل دست تو است؟ مگر تو را قائم و حارس بر این منزل قرار دادند؟ بلند شو بیا، استفادهات بکن، در این منزل ولی خداست، چرا چشمت اصلا به این می افتد؟ وقتی این ولی خدا در اینجا حضور دارد، تو اصلا برای چی چشمت به دیگران می افتد؟ برای چی دیگران را در نظر می آوری؟

در زمان پیغمبر مگر نبود؟ در منزل پیغمبر کی ها بودند؟ مگر همینها، همین دوتایی که اینا اینجا هستند

مگر در زمان خود پیغمبر به منزل پیغمبر رفت و آمد نمی‌کردند؟ کی دیده شد که امیرالمؤمنین بیاید در منزل رسول خدا بگوید: یا رسول الله! اینا چه کسانی هستند اینجا نشستند؟ بلند شو اینها را بیرونشان کن با هم می‌خواهیم حال کنیم! اینها چه کسانی هستند که در را باز کردی، فرض کنید که عبدالرحمن عوف بیاید و آن مرتیکه بیاید و آن بیاید و... کاری نداشت علی به این حرفها! هزارتا ابوبکر می‌آمدند می‌نشستند، اصلاً چشمش به همه اینها بسته بود. علی فقط یک جا را می‌دید، و به یک نقطه توجه داشت، این آقا جان خیلی از نظر سلوکی مهم است ها! شوخی نگیرید! یک سرّی را خدمتان فاش کردم. که فقط به یک نقطه چشم داشت، اگر علی چشم می‌داشت به جای دیگر، باخته بود! تمام! تمام! تمام! قلبش را صددرصد فقط گذاشته بود برای پیغمبر. خب، حالا صدتا بیایند، حالا دوتا آمدند، صدتا دیگر هم بیایند. هزارتا بیایند، یک میلیون تا بیایند. قلب بسته است. قلب فقط یک جاست. یک هدف، و یک نقطه را هدف گرفته، و لا غیر.

دیدید؟ می‌گویند این بازها و عقاب‌ها وقتی می‌خواهند بیایند شکار بکنند با این که شکار در حال حرکت است، و آن هم دارد... ولی می‌گویند وقتی این چشمش را بر این شکار منطبق می‌کند، دیگر اینور و آنور نمی‌شود. صاف می‌آید می‌رود آن بالا، و هیچ ردخور هم ندارد. اشتباه و خطا هم نیست. قشنگ میزان مثل سر سوزن می‌رود می‌زند. این چیه؟ این چشم را قشنگ آمده این پیچش را صاف گذاشته روی آن هدف. امیرالمؤمنین وقتی که می‌رفت در منزل پیغمبر، فقط چشمش را به پیغمبر هدف کرده بود. و این رمز علی شدن هست. این است. آن سرّ، این است. اینی که امیرالمؤمنین شد امیرالمؤمنین، به خاطر این بود. فقط چشم به کی؟ به پیغمبر.

بعضی‌ها می‌آیند پیش آدم، با آدم دارند حرف می‌زنند، اما اینطرف و آنطرف را نگاه می‌کنند. ا! بابا! من دارم با تو حرف می‌زنم! حالا غیر از این که دارد اینور نگاه می‌کند، آنور نگاه می‌کند. بالا، پایین، کی می‌آید؟ کی می‌رود؟ اینها چی هستند؟ عَلاَف! عَلاَف! حَمَّال بیکار! بیکار! عربیش کنید، تنوین بهش بدهید! بیکار! عَلاَف! مهمل! هرچه خواستید! هیچ نتیجه‌ای هم بر رفتار و کردار آنها مترتب نمی‌شود. چرا؟ قلب به روی همه باز است؛ هر کسی هست: آقا تشریف بیاورید! فایده ندارد! قلب باید یک جا باشد. باید در یک نقطه باشد. مرحوم آقا هم شاگرد همان استاد بود، ولی مانند علی فقط یک جا را هدف قرار داده بود. آن شد علامه طهرانی و آن شد مطرود! مطرود! آن سرّ را نگرفت و اخذ نکرد. علامه طهرانی، این سرّ را گرفت و عمل کرد، شد علامه طهرانی و آن مطرود! مطرود! مطرود! همان منطق را شما در این جا پیدا می‌کنید. همان منطق! ما رفتیم در مسجد النبی اصلاً حال دعا نداشتیم، هر وقت که می‌رفتیم بنده خدا با یک غیظی می‌گفت و فلان این دوتا اسم هم می‌برد فلان اینجا بودند و حال ما را می‌گرفتند و مرحوم آقا هم می‌خندیدند و هیچ نمی‌گفتند!

اما مکتب مرحوم آقا چیه؟ آن هم اهل ولایت است، آن هم می‌گوید امام حسین و گریه می‌کند، آن هم

مصائب حضرت زهراء را می خواند و گریه می کند، خوب هم روضه می خواند، خوب هم مجلس را گریه می اندازد، خوب، ولی چی؟ پف! پف! [عمق] ندارد. [عمق] ندارد. می رود آن جا، گریه می اندازی، می رود آن جا، چرا چشمت به حضرت زهرا نمی افتد؟ هان؟ پس معلوم است [عمق] ندارد. [عمق] کی دارد؟ مرحوم حداد، که می فرمود: وقتی وارد ایشان یه مرتبه هم مشرف شدند مکه. مکه و مدینه و حج یک مرتبه رفتند. وقتی وارد مسجد النبی می شوم، عظمت صدیقه کبری چنان مرا می گیرد که هیچ نمی فهمم تا وقتی که از مسجد بیایم بیرون. این [عمق] دارد! عظمت صدیقه کبری چنان مرا می گیرد که از خود بیخود و هیچ دیگر نمی فهمم تا وقتی که از مسجد بیایم بیرون، دوباره به حال خود بنخواهم برگردم. ببینید چقدر [فرق دارد]؟ زمین تا آسمان فرق دارد! زمین ... بین این مکتب، که باز هم این مکتب خودش را مکتب ولایت می داند. مکتب ولایت و روضه و سینه زنی و ائمه و فلان و این چیزها می داند. سنی که نیستند بندگان خدا. شیعه اند. شیعه اند سنی نیستند. ولی فرهنگ کجا؟ آموزه ها در چه حد از اختلاف است! آن می گوید عظمت صدیقه کبری مرا از خود بی خود می کند، آن می گوید وقتی می روم چشمم به این دو تا می افتد، اصلا حالت دعا و ذکر و اینها همه از بین می رود.

مرحوم آقا چی می فرمایند؟ دستور می دهند: وقتی می روید در مسجد النبی، فقط به رسول خدا فکر کنید و لا غیر. و حضرت زهراء هم در همان جا آن هم در همان سایه رسول خدا باید مدّ نظر قرار بگیرد. آنوقت انسان می بیند عجب! چه افق هایی این قضیه دارد به رویش باز می کند. خدا شاهد است در تمام مدتی که بنده در همین سفری که مشرف بودم چند روزی که خداوند توفیق داده بود در مدینه، اصلا به فکر نیامد که این دو تا اینجا خوابیدند! اصلا نیامد! بله بیرون مسجد و اینها می گفتند، گاهی می آمد ... یعنی اصلا بنده وقتی که می روم در مسجد النبی ... اصلا اینها چه کسانی هستند؟ کی بودند؟ اینجا بودند؟ چی بودند؟ رسول خدا در اینجا است! به چی می خواهی فکر کنی؟ به چی می خواهی توجه کنی؟ وقتی رسول خدا در اینجا هست، یعنی همه چی! همه چی! حافظ چه می گوید، چه می فرماید؟ یک دفعه به مرحوم آقا داشتم می گفتم حافظ می گوید، گفتند: چی گفتی آقا؟ حافظ می گوید؟ حافظ می فرماید! حالا هر وقت می گویم، یاد این توییخ مرحوم آقا ... حضرت حافظ به ما این دستور را می دهد: بگوئید دیگر!

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار *** چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

فقط الف قامت یار در مقابل من است. بقیه این طرف، آنطرف، هر کسی واسه خودش می خواهد باشد. باشد. باشد باشد. پیغمبر نشسته ده نفر دیگر هم بیایند بنشینند. به من چه مربوط است؟ تنها باشد، باز به من چه ربطی دارد؟ شلوغ باشد سرش، باز به من چه ربطی دارد؟ ماها نه، وقتی که یک خورده مجلس گرم می شود و افراد زیاد می آیند و بعضی شبها زیاد می آیند:

هان! خب الحمد لله امشب نه! بد نیست! زیاد آمدند! امشب خوب است، ذکر زیاد است، معلوم می شود که ... ولی وقتی که کم بیایند، حالا مشکل داشته باشند، نخواهند بیایند، یا چیز داشته باشند:

همچین! خب بالاخره تکلیف است دیگر، تکلیف است که آدم انجام بده ...

این چیه؟ نگاه به کثرات است! کثرات کسر اب! **كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً** النور، ۳۹. ما، وقتی که می رویم بالای منبر، آن بالا، وقتی جمعیت زیاد باشد، هان! خوب است! بقیعة ... خیال می کند این مائه! این سرباه عمو قلی جان! می خواهی؟ یک تکان بخورد، این جمعیتی که همینطوری دارد موج می زند، این جمعیت می شود پنج نفر! مسلم بن عقیل چی بود؟ قضیه حضرت مسلم بن عقیل، حضرت مسلم بن عقیل باید بگویم، قضیه اش چی بود؟ همین بود دیگر. ولی حضرت مسلم به اینها نگاه نکرد. فرقی با ما این است. چون آن نماینده امام است. پشتش امام است. تمام کوفه آمدند باهاش بیعت کردند، بیعت کردند، یعنی دست دادند که تا پای جان بایستند. این معنای بیعت است. بیعتی که آن موقع می کردند در بین اعراب، به این کیفیت بود. یعنی تا پای جان من حاضرم و الا بیعت نمی کرد. لذا می گفتند مگر می شود بیعت را بشکنیم؟ در بعضی از موارد که اتفاق می افتد، مثلاً ... آقا من بیعت کردم باهاش! نمی شود که بشکنم! نمی شود! زشت است، عیب است! خلاف عرف عربی است و فرهنگ عربی است و شخصیت و شئون عربی است. بیعت کردم!

با حضرت مسلم، نابکارها بیعت کردند، نه اینکه فقط گفتند قبولت داریم. آمدند بیعت کردند، تقی به توقی خورد، گفتند لشکر شام آمده و بترسید و این حرفها، به به به! حضرت مسلم نماز عشاء را خواند، یک نفر پشتش نبود! خدا حافظ! یک نفر نبود! خیلی عجیب است! حالا بعد از پیغمبر اقلأ سه تا دنبال امیر المؤمنین بود، چهارتا بود، آن یک نفر هم با حضرت مسلم ...، چهارتا [هم] نماند! اینها را انسان نباید بخندد، باید فکر کند. این گوشش را بگیرد، این حرف را بکند تو گوشش، ببیند چیه قضیه؟ این چیه قضیه که حضرت مسلم در خود کوفه سی هزار نفر باهاش بیعت می کنند و بعد نماز عشاء را می خواند، یک نفر نیست. همانها فردا می آیند شمشیر دست می گیرند. ای داد بی داد! بابا بی پیر! حالا بیعتت را شکستی، گذاشتی رفتی، چرا دیگر شمشیر می گیری می آیی؟ این دیگر چیه؟ طرف با آدم رفیق است، تا دیروز سلام علیکم، فلان و حالا هم می رود، حالا شمشیر! بابا دیگر چرا شمشیر؟ برو خدا عمرت بدهد! دیگر چرا شمشیر دستت می گیری؟ چرا دیگر حرفهای نامربوط می زنی؟ چرا ...؟ هان! اینها این است آقا! فکر کنیم! بیاییم، هان! چیه قضیه؟ مسئله چیه؟

در زمان مرحوم آقا یک نفر بود از دوستان ایشان بود، نسبتی هم داشت. اول حالش خوب بود. آمد و گرم و فلان و این حرفها و حالش خوب بود و مطالبی می گفت و از این مطالب و چیزهایی و اموری و خب بالاخره نمی ماند دیگر. وقتی بنا می شود کم کم گوش را بگیرند، حالا نشان می دهد آن حالات تا چقدر عمق

داشته؟ یک خورده مسائل تغییر پیدا می کند، نمی شود همه اش آقا جان نان و حلوا که! نمی شود اینطور! نمی شود آخر همه اش مدارا! نمی شود همه اش مرافقت! نمی شود همه اش گوش به حرف این و آن دادن! هیچی! کم کم کم کم کم، ورق برگشت، برگشت برگشت، سرد و سرد و سرد و رفت و رفت، بعد همین آقا شروع کرد عباراتی را به کار می برد که هیچ لاتی به کار نمی برد راجع به این قضیه. خب آقا جان، رفتی بسیار خب. اینجا بودی و رفتی و قبول نیست و فلان و این چیزها، اما آخر آقا یک حدی، یک حسابی، یک حسابی! آمده با حضرت مسلم بیعت کرده، حالا که ورق برگشته، دیگر چرا شمشیر دستت می گیری؟ چرا در فرقت می زنی؟ این مردمند! این مردم، اینند! این، حساب مردم است. از مطلب دور شدیم.

مرحوم آقا، صبحها به یکی می فرمودند در همان مدینه که دعای صباح بخواند. این هم دعای صباح می خواند. دعای صباح و خیلی هم عجیب بود. واقعا دعای صباح، بین الطلوعین، آن هم در مدینه، هم در مدینه هم در مکه، حتی یادم است در عرفات صبح دعای صباح خواندیم، در صبح مشعر، از این چراغ فانوسی ها و این ها بود، گذاشته بود کنارش و در صبح مشعر دعای صباح خواندیم و خیلی عالمی بود و برای خودش عالمی بود. یک چند روزی که دعا خواندیم، در آن کاروانی که بودیم، بعضی از این هیئت ها هم بودند. از این هیئت های طهران و اینطرف و آنطرف. بعد دیدیم کم کم اینها زمزمه می کنند: دعای صباح چیه؟ بیایم زیارت عاشورا بخوانیم آقا! دعای صباح هم آخر شد دعا؟! حالا یک دفعه فلان! زیارت عاشورا! این همه فلان. ببینید! این مغز بسته شده! بسته شده روی اعتباریات! بسته شده روی یک فرهنگ خاص! خب زیارت عاشورا درست است، به جای خود حساب دارد، حتی انقدر زیارت عاشورا دارای اسرار و حساب و کتاب است، که بزرگان چله هایی که به بعضی از شاگردان دستور زیارت عاشورا می دادند، برای آن چله یک شرایط خاصی هم می گذاشتند! همچین خیلی علی شیر خدایی اینجور نبوده! یک حساب هایی دارد، غذایش باید چجور باشد، لباسش باید چه قسم باشد، مسکنش باید اینجور باشد، همینطوری نه که زیارت عاشورا... ولی حساب دارد جان من. زیارت عاشورا بایستی که رو حساب باشد و روی.... بعدا هم دیدید که آمدند گفتند زیارت عاشورا سند ندارد! آقایان ما! علمای ما! علمای ما! مفاخر ما! زیارت عاشورا سند ندارد!

اینها آمدند گفتند. حالا مرحوم آقا چکار کنند؟ آن بنده خدا آمد به مرحوم آقا گفت: آقا اینها می گویند به جای دعای صباح بیایم زیارت عاشورا بخوانیم. آقا فرمودند: آخر آقا جان زیارت عاشورا که جایش اینجا نیست. گفتند: اینها اصرار می کنند. گفتند: خیلی خب آقا. شما برای ما دعای صباح بخوان، بعد برای اینها زیارت عاشورا را هم خواستند برایشان بخوان.

قضیه زیارت عاشورا و دعای صباح می دانید مثل چیه؟ مثل شکر و قرقروت است! یعنی شما دو چیز که از آنطرف در آب شکر بریزید و از آن طرف قرقروت بریزید حل کنید. چی چی درمی آید؟ یک چیز خلاصه

... اما این می خواهد فقط یک چیزی به گوشش بخورد. حالا کار ندارد زیارت عاشورا باشد، زیارت تاسوعا باشد، فرض بکنید که دعای علقمه باشد، همین یک چیزی به گوشش بخورد و گریه بکنیم و این حاله! حال ما این است! خب این حال را بهش می گویند حال هیئتی. حال هیئتی است دیگر. حال است. حال فهم کجاست؟ حال درک کجاست؟ که درکت باز بشود، فهمت باز بشود. نه مثل آن آقایی که هشتاد سال خودش را از کیک و چی می داند و فلان و این حرفها و تازه می آید می گوید من وقتی وارد مسجد مدینه می شوم، به واسطه این دو نفری که اینجا هستند، حال دعا از من گرفته می شود، و حال زیارت از من گرفته می شود و ... این می شود چی؟ همه اینها می شود یک پف. فقط پف. پف هم چی؟ دست بزنی، باز می شود. هواست دیگر. [عمق] ندارد. بعد از آن جریان، چشممان تازه به این آقا روشن شده بود.

آقا آمده پیش بنده: برو به آقا جان بگو که عصرهای جمعه، به جای دعای سمات، زیارت عاشورا اگر بخوانی بهتر است.

یک نگاهی بهش کردم و یک سری تکان دادم. بهش گفتم: بدبخت! من دلم برای تو نمی سوزد! دلم برای آن بابام می سوزد که با یک همچین ...! البته باهاش شوخی داشتیم! چیز نداشتیم! گفتم دلم برای پدرم می سوزد که وقتش را ...! آخر مگر عزیزم زیارت عاشورا به عصر جمعه می خورد؟ هر چیز جایی دارد، هر چیز حسابی دارد، هر چیز ... گفت: حالا شما برو بگو، چکار داری؟

خیلی خب! ما می رویم! **وما علی الرسول إلا البلاغ!** واقعا من خجالت می کشیدم بلند بشوم بروم. بلند شوم بروم چی بگویم؟ واقعا بابایمان وقتشان را با چه کسانی گذراند؟ چه کسانی؟ رفتیم پیش ایشان و گفتم: آقا جان ما قبلا عذرخواهی را بکنم و خنده هایم را بکنم؛ فلان کس می گوید: اجازه می دهید که ما در جلسه خودمان جلسه بود دیگر اجازه می دهید در جلسه خودمان به جای دعای [سمات] زیارت عاشورا بخوانیم؟ آقا یک نگاهی به من کردند و گفتند برو بگو نخیر! همینی که ما می گوئیم همین را انجام بدهید.

ادعیه ای که از ناحیه ائمه برای ما آمده، هر کدام از اینها، یک حیثیت از حیثیت البته بعضیهایش حیثیات مختلفی دارد ولی از نقطه نظر حال و هوا و تأثیری که می گذارد، هر کدام مرتبه خاص از نفس و قلب و سر و ضمیر ما را، به مرتبه رشد و مرتبه کمال می رساند. که همه اینها، برای رشد انسان لازم است. همه اینها. وقتی که شما پیش یک طبیب می روید برای نسخه، آن اول نگاه می کند، درد شما را تشخیص می دهد، بر اساس آن درد، دارو را نگاه می کند، یک نگاه به دارو می کند به واسطه تأثیری که روی بیماری می گذارد؛ یک نگاه به این دارو می کند به واسطه تأثیر منفی ای که روی سایر اعضاء و صحت می گذارد. می رود به دنبال عوارض این، که عوارض این دارو را برطرف کند. اگر قرار باشد فقط همان یک دارو داده بشود، فردا یک جای دیگه اش بدتر می زند بیرون. مشکل دیگر پیدا می کند.

ماه مبارک رمضان، ماهی است که این خصوصیت را دارد. یعنی رحمت پروردگار، در این ماه آمده و اضافه بر سایر آن‌ها، حال و هوای این ماه را عوض کرده. لذا شب گذشته خدمتتان عرض کردم: شما همین روزه را در غیر از ماه رمضان بگیریید، حالتان فرق می‌کند. ماه رمضان نمی‌شود. حال خوبی پیدا می‌کنید، سبک می‌شوید، چه می‌شوید، اینها جای خود، ولی روزه ماه رمضان چیز دیگر است. یک مسئله دیگر است. مثل این که فرض بکنید که من باب مثال مجلسی می‌گیرید برای شادی فرح و سرور، یا این که حزن و غم و اندوه نسبت به یکی از ائمه. یک مجلسی می‌گیرید، یک شب. حالا چه به عنوان سرور، و چه به عنوان توسل و روضه و مصیبت. این مجلس، مجلس شب تولد آن امام نمی‌شود. آن یک چیز دیگر است. یا این مجلس، مجلس شب شهادت آن امام نمی‌شود. آن یک چیز دیگر است. چرا؟ چون اضافه بر این قضیه، اصل آن موقعیت و اصل آن، در آن فضا قرار گرفته. گرچه در آنجا هم ذکر مصیبت هست، ولی ذکر مصیبت در غیر موقع خودش است. و این اثر، یک اثر دیگر است. غیر از این که در همان فضا باشد.

لذا روزه در ماه مبارک رمضان، این روزه، علاوه بر اصل روزه که تأثیر دارد، می‌آید چند برابر اثر خودش را ایجاد می‌کند. انسان را متوجه نکات ضعف خودش می‌کند. چون به واسطه امساک و به واسطه مراقبه بیشتر و توجه بیشتر، باید این‌ها باشد این تعلقش از کثرات که مؤلّد توهمات و تخیلات است، تعلقش کم می‌شود. وقتی این تعلق کم شد، خطورات و توهمات و تخیلات کمتر به او می‌آید و وقتی کمتر آمد، جا برای ورود رحمت پروردگار در نفس باز می‌شود. فکر عوض می‌شود. ارتباط عوض می‌شود. حالتی که بین انسان و بین دیگران است، در ماه رمضان می‌بینی تغییر پیدا کرد. جهت‌گیری‌ها عوض می‌شود. اینها همه‌اش مال آن خصوصیتی است که به انسان وارد می‌شود در این ماه.

البته خب بزرگان توصیه‌هایی داشتند نسبت به این ماه که بعضی از آن‌ها را خدمتتون عرض کردم، و در روایات هم نسبت به این [مطلب] مسائلی وارد است. مراقبه و توجه بیشتر نسبت به اعمال و رفتار و گفتار؛ نسبت به گفتار، که اصلاً ما هیچ حسابی روی این گفتار باز نکردیم! و نمی‌دانیم که این گفتار چه اثرات سوئی در نفس ایجاد می‌کند. با توجه به این مراقبه‌ها، آن خصوصیات ماه مبارک رمضان، برای انسان کم‌کم حاصل می‌شود. انسان را از همان حال عادتِ حالی، که حال برای انسان یک عادت بشود، و انسان در یک مرتبه توقف کند، و در توقفی که می‌کند، در همان مرتبه ارتباطش با افراد و پروردگار شکل می‌گیرد، نه بیشتر.

این عادت، این پوست است، در ماه رمضان می‌شکند. تلنگر بهش می‌خورد، می‌شکند، مانند جوجه‌ای که سر از تخم در بیاورد، در فضای دیگر انسان قرار می‌گیرد. عرض کردم، صرف امساک از مفطرات کفایت نمی‌کند. مراقبه نسبت به کردار و رفتار و اقوال و همینطور در تخیلات و توهمات هم باید ضمیمه بشود، تا این که بتواند آن رحمت، اثر خودش را در انسان به وجود بیاورد. لذا در ماه رمضان این پوسته می‌شکند. یک

هفت هشت ده روز که از ماه رمضان گذشت، کم‌کم انسان این تغییر را احساس می‌کند در خودش. احساس می‌کند از یک فضایی خارج شده و در یک فضای دیگر قرار گرفته. خودش بدش می‌آید به آن‌چه را که قبلاً دچار بوده. اینی که بدش می‌آید، این به خاطر این [است] که داره شکل عوض می‌کند. دارد پوسته عوض می‌کند. دگر دیسی دارد برای او انجام می‌دهد. آن پوسته کهنه را می‌اندازد کنار و به شکل جدیدی می‌آید. لذا در این جا خیلی انسان باید دقت کند. یعنی خلاصه ماهی است که این شرایط را خدا در اختیار ما قرار داده. اگر ما بخواهیم در غیر از این ماه به این شرایط برسیم، مشکل می‌رسیم. مشکلتر می‌رسیم. زور بیشتری را باید به کار بگیریم، بیشتر باید با نفس خود کلنجار برویم. بیشتر باید به نفس دهنه بزیم. ولی در ماه رمضان نه، کلنجار خیلی ندارد. مثل این که آدم را گذاشتند تو سرازیری، هلش می‌دهند، دیگر همینطوری دور برمی‌دارد دیگر. دور برمی‌دارد و چرخ همینطور می‌رود. خیلی کلنجار رفتن ندارد. نسبت به مسائل راحت رد می‌شود. این خصوصیت ماه مبارک است. فلذا، نسبت به غذا، در ماه مبارک، خیلی تأکید شده. غذا سنگین نباید باشد. غذاهای چرب و سرخ کردنی‌ها و غذاهایی که این‌ها خلاصه موجب ثقل بر بدن است، و همینطور که عرض کردیم و باز هم در مجالس عنوان عرض خواهیم کرد، یک ارتباطی بین غذا و بین نفس وجود دارد؛ بخواهیم، نخواهیم این است قضیه. اگر غذا، غذای مناسبی باشد، حال ما سبک‌تر است. و اگر غذا نامناسبی باشد، توفیق برای استفاده از رفتار و کردار و کارها، برای انسان کم حاصل می‌شود. یا اصلاً پیدا نمی‌شود.

لذا در ماه رمضان، همیشه سعی کنیم که سبک باشیم. وقتی که افطار می‌کنیم، بعد از افطار احساس سنگینی نکنیم، احساس سبکی بکنیم.

این احساس سبکی بعد از افطار، تا صبح اثر دارد. یعنی در طول شب، اثر دارد. لذا پیغمبر می‌فرماید: **نومکم فیه عبادة، أنفاسکم فیه تسبیح**.^۱ شما نفس می‌کشید، اما نفستان در این جا تسبیح است. خب این اعتبار نیست، خدا اینجور نوشته؛ حساب و کتاب است. یعنی در یک شرایطی قرار می‌گیرید که خود بودن در ماه رمضان دارد برایتان هی نوشته می‌شود. چرا؟ تغییر کردید! تغییر کردید! حالتان عوض شده، حالا مگر حتما انسان هر وقت حالش عوض می‌شود باید یک ذکر هم همراهش بگوید؟ یا حتما باید نماز بخواند؟ یا حتما باید قرآن بخواند؟ نه! لازم نیست! لازم نیست که بیست و چهار ساعت انسان عین نوار فرض بکنید که قرآن بخواند. قرآن ماه رمضان هم یک جزء، دو جزء، بالاخره باید با نشاط باشد. عبادتی که انسان می‌کند، این عبادت باید با نشاط باشد. وقتی که انسان نشاط ندارد، عبادت تأثیرش کم است. تأثیر عبادت برای انجام آن عبادت نیست، برای توجه قلب است که در هنگام عبادت برای انسان حاصل می‌شود و با حالت خستگی که این مسئله

۱. ۴. الأملی (للصدوق)، ص ۹۳: ... أنفاسکم فیه تسبیح و نومکم فیه عبادة ...

پیدا نمی‌شود. با شکم سیر پیدا نمی‌شود. و همینطور از اون طرف، نباید کاری کرد و نباید انسان در غذای خودش اونقدر امساک کند که ضعف بر او غلبه کند، از اینطرف بیفتد. از اینطرف. یعنی ضعف باعث بشود که این نتواند کاری بکند. نتواند توجهی بکند. نتواند قدمی بردارد. این هم غلط است. هر دو غلط است.

در هنگام سحر باید انسان غذای سبک و مقوی بخورد که بتواند او را در طول روز بکشد. در هنگام افطار، غذای سبکی که بتواند حتی سبک‌تر از غذای سحر آن آمادگی را برای او نگه دارد. توصیه به دعوت إخوان و برادران ایمانی به افطار شده. چقدر برای افطار ثواب نوشتند؟ افطار دادن یک سنت است. و این سنت را همه بزرگان انجام می‌دادند. لازم هم نیست حتما فرض بکنید که سفره هفت هشت قلم کذا و این‌ها باشد. آدم می‌آید در منزل، فرض بکنید که یک رفیقش را در راه می‌بیند:

کاری نداری؟

نه! تنها هستم.

بیا با هم افطار کنیم.

همان غذایی که آنجا هست، همان را برمی‌دارند که غذای اینین یکفی الثلاثة. سه نفری هم می‌توند غذای دو نفر را بخورند. حتما که نباید در تحت یک آداب و شرایط خاص باشد. افطاری خیلی مستحب است و انسان هم در موقع افطار، بایستی که مواظب باشد، و خود را به نفس نسپارد که در هر فضایی بتواند جولان بدهد، بلکه خود را ضبط کند و نگه دارد و خلاصه آن‌چه را که خداوند برای خواص از اولیاء خودش در این ماه تقدیر فرموده است، نصیب ما هم بگرداند.

واقعا وقتی که من به این عبارات مرحوم آقا در کتاب روح مجرد که نوشتند، برخورد می‌کنم که بزرگان و اولیاء این‌ها بعد از ماه مبارک، اصلا یک برنامه شکرگذاری داشتند. حتی در سایر عرفاء و اولیاء هم بنده دیدم. ایشان البته راجع به استادشان نقل می‌کنند، ولیکن بنده در بعضی از کتب حتی راجع به دیگران هم این را دیده‌ام که اصلا بعد از ماه رمضان، یک مراسم شکرگذاری از خدا داشتند. یک اربعین بعد از ماه رمضان، می‌رفتند در چله خودشان! حالا آن ماه رمضان به جای خود، به عنوان شکرگذاری از این نعمتی که خداوند داده و استمرار اثرات آن مواهبی که در ماه رمضان است. خب این‌ها، افراد غیر معمولی که نبودند. چی می‌فهمیدند که این کارها را انجام می‌دادند؟ چه احساسی می‌کردند؟ چی می‌فهمیدند؟ لابد یک چیزی گیرشان آمده بود دیگر! به یک چیزی دست یافته بودند!

مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه، زیارت دوره بعد از ماه رمضان انجام می‌دادند. خب ما هم همینطور، بایست برای شکرگذاری به زیارت مقابر متبرکه بریم تا آنجایی که از دست برمی‌آید. تأسی به رفتار و سیره اولیاء الهی، برای انسان مهم است. از خداوند متعال، درخواست و طلب کنیم با سر و سواد وجود خودمان

که ما را از زمره مشمولین به رحمت خاصه خودش قرار بدهد. و آلا خب آن رحمت عامه که شامل همه هست. بالاخره همه به اندازه ظرفیت خودشان از این ماه فیض می‌برند.

در همین آمار و این‌ها من یک وقت دیدم که این واقعیت دارد آمار جرم و خطا در ماه رمضان چقدر پایین می‌آید. خب این به خاطر همین است دیگر. وقتی که شخص روزه می‌گیرد، همانطوری که عرض کردم، آن حال و هوایی که مولد تخیل و وهم و توهم در غیر از ماه رمضان برای او بود، آن حال برمی‌گردد به یک حال دیگر. آن میل را ندارد، آن اشتیاق را ندارد. کم رنگ است. دل‌سرد است. خب همین چکار می‌کند؟ خب می‌آورد پایین. خب همین می‌آورد پایین دیگر. حالا شما نسبت به افراد عادی این را تصور بکنید، حالا اگر بخواهید به دستور بزرگان عمل کنید. مراقبه را دیگر در گفتار ببرید، مراقبه را در عالم ذهن و توهم و خیال ببرید، مراقبه را در سیر ببرید، آن‌جا دیگر مربوط به ... مراقبه اهل سیر عبارت است از: **ترکز فی ذات الله، و تخلص عن ما سوی الله.** که در آن‌جا صرف کمترین انحرافی از مرتبه ذات به مرتبه اسماء و ظهورات، خودش خلاف مراقبه است. دیگر آن‌ها چی پیدا می‌کنند! آن‌ها دیگر به چه مسائل و مطالبی می‌رسند، دیگر خدا می‌داند. ان‌شاء الله امیدواریم سایه ولایت مطلقه پیوسته ما را در کنف الطاف و عنایات خودش متنعم بدارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد